

حرف ها و خاطراتی از جنس حماسه و احساس درباره شهید مدافع حرم جواد جهانی

جواد آرام خندید و گفت ان شاءا...

غفور یان - این روز ها سومین سالگرد پرواز شهید مدافع

حرم جواد جهانی است. سه سال قبل در چنین روز و شب هایی بود، البته تاریخ دقیقش را هم خاطر هست، ۲۲ آبان و حدود ساعت ۳۰: ۱۰ تا ۱۱ شب و آخرین ساعت های کاری آن روز بود که در تحریریه بودم. آخر شب بودو آخرین صفحات هم صفحه آرایی شده بودو کم کم آماده می شدم که به خانه بروم. ناگهان سکوت و خلوت آخر شب تحریریه با آمدن و گریه های یکی از همکاران موسسه شکسته شد. او چشم هایش خیس اشک بود و مضطرب... خبر شهادت جواد جهانی را آورده بود که همان روز در منطقه بنیامین در حلب به شهادت رسیده بود. آقا جواد در موسسه خراسان همکار ما بود. همه می دانستیم که او مدافع حرم و چند نوبت تا کنون به سوریه اعزام شده است. در سال هایی که کار مند موسسه خراسان بود پیگیری های زیادی کرد که بتواند پایگاه بسیج موسسه را راه اندازی کند. اگر چه حیات او به افتتاح پایگاه بسیج موسسه خراسان نرسید اما با پیگیری هایی که همکارانش انجام دادند چند ماهه پس از شهادت آقا جواد، این پایگاه به نام او و شهید سیدی، شهید دفاع مقدس موسسه خراسان آغاز به کار کرد. محمدزاده از مسئولان پایگاه بسیج خاطره ای از این ماجرا نقل می کند که شنیدنی است: «یک روز که با جواد برای پیگیری تاسیس کانون بسیج رسانه به سپاه امام رضا(ع) رفته بودیم آن جا وقتی آن مسئول پرسید نام کانونتان را چه می خواهید بگذارید؟ من آن جا به شوخی گفتم می خواهم اسم کانون را بگذاریم کانون بسیج رسانه شهیدان سیدی و جهانی. آقا جواد نگاهی به من کرد، آرام خندید و گفت ان شاءا....»

آبادی چي هيئت

الان فیلم های به یادگار مانده از آقا جواد و جلسات هیئت موسسه را که مرور می کردم، در یکی از فیلم ها او جلوی در ایستاده و برای شرکت کنندگان چای می ریزد. می گویند جواد که خودش آبادار چي هیئت بود برای راه اندازی آن هم پیگیری های زیادی کرد و جزو هیئت امنای آن هم بود. همکارانش در موسسه خاطرات و عکس های زیادی از او به یادگار دارند و جالب این که یکی از خصوصیات او در صحبت همه همکارانش تکرار می شود، این که جواد اهل نماز اول وقت بودو اذان که می شد دیگران را هم برای نماز اول وقت ترغیب می کرد.

این بار آماده شهادت تم!

پس از یکی از جلسات هیئت موسسه، همکاران او فیلمی موبایلی از صحبت های جواد گرفته اند که حرف های جالبی به زبان می آورد. می گوید: «من دفعات اول و دوم که به سوریه رفتم، چندان به موضوع شهادت فکر نمی کردم. گاهی با خودم می گفتم اگر خواستم شهید بشوم طوری باشد که دو فرزندم که الان کوچک هستند حداقل ۱۷- ۱۸ ساله بشوند و بعدش اگر خداوند شهادت نصیب کرد عالی می شود... ولی جایی صحبت هایی را از فردی شنیدم که روی من خیلی تاثیر گذاشت. آن فرد درباره یکی از ماجراهای حضرت موسی (ع) صحبت می کرد که موسی در برابر امر الهی فروتنی و خشوع می کند و به خداوند می گوید: خداوند! صلاح من را تو می دانی و هر چه تو بخواهی همان می شود و من در برابر خواست و صلاح تو تسلیم هستم... این حرف های آن شخص خیلی روی من اثر گذار بودو من این بار که می خواستم به سوریه بروم

به خداوند گفتم صلاح من دست توست و هر چه خودت می خواهی من هم تسلیم خواهم بود...» و همین سفر، سفر آخر او می شود...

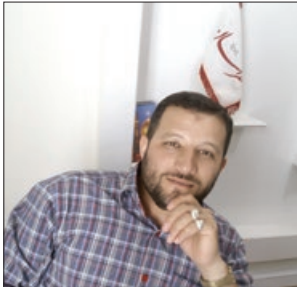
هر چه صلاح او باشد

فیلم های باقی مانده از او را مرور می کنم این نگاه «تسلیم بودن» در برابر حق را در آخرین صحبت ها و حرف هایش می بینم. فیلمی موبایلی از یکی دو روز قبل از شهادت جواد موجود است که اتفاقا خود او در حال فیلم برداری است، او و همزمانش در موقعیت خاصی در حال دیده بانی هستند که همان موقع نیز سو و کله پیهادهای داعشی پیدا می شود.

همرز جواد به او می گوید: «جواد جان فیلم رو جمع کن که بعدش این فیلم رو بذاریم تو ی فیلم مستندت و بگیم شهید جهانی قبل از شهادت... بعد هم همه می خندندو جواد همان لحظه و میان آن شوخی های گوید هر چه صلاح خدا باشد همان می شود...»

جواد، جهاد و خواستگاری

همسر آقا جواد در خاطراتش می گوید: روزی که جواد برای خواستگاری آمده بود، در صحبت هایش مطالب مختلفی را مطرح کرد از جمله این که اگر روزی جبهه جنگ و جهاد و دفاع از وطن پیش بیاید، من جزو کسانی خواهم بود که حتما لباس رزم می پوشم و این را همین ابتدا می خواهم به شما بگویم. همسر شهید می گوید: «من خودم از نظر خانوادگی در همین فضا بوده ام و بیگانه با این طور مسائل نبودم لذا آن جا من هم استقبال کردم.»



بزرگداشت سومین سالگرد شهیدان جهانی و هریری

مراسم سومین سالگرد عروج شهیدان جواد جهانی و حسین هریری و یادبود شهدای مدافع حرم فردا جمعه بر گزار می شود. به گزارش خراسان، سخنران این مراسم حجت الاسلام و المسلمین دکتر رفیعی است و میثم مطیعی نیز مداحی می کند. این بزرگداشت فردا جمعه ۲۴ آبان ساعت ۱۸ در سالن صباي مرکز همایش های صدا و سیما واقع در خیابان امام خمینی (ره) مشهد بر گزار می شود.

نبود تصمیم گرفتند برای شناسایی این شهدا از چهره هایشان عکس بگیرند و در گلزار شهدای خرمشهر دفن کنند. از طریق تابلوهای فلزی که روی مزار نصب می کردند و شماره گذاری، بر اساس عکس ها شناسایی می کردند. برخی از عکس ها را توانستند شناسایی کنند اما متأسفانه برخی از عکس ها نزد کسانی بود که خودشان هم شهید شدند و عکس ها و دوربین شان از بین رفت و خیلی از شهدا قابل شناسایی نبودند و اکنون جزو امار شهدای گمنام هستند.

برای ثبت نام به مدرسه رفته بودم که...

عباس حربی یکی از مدافعان بومی شهر و جانباز ۲۰ درصد جنگ تحمیلی است که هم اکنون مسئولیت کمیته اروایان مرکز فرهنگی و موزه دفاع مقدس خرمشهر را بر عهده دارد. این رزمنده خرمشهری که در زمان ورود ارتش بعث عراق به خرمشهر ۱۵ سال داشته در باره آن روزها خاطرات زیادی دارد که به قول خودش این ها خاطرات دردناک زندگی اوست. حربی صحبت هایش را از اولین روز جنگ آغاز می کند و می گوید: برای ثبت نام به مدرسه رفته بودم که صدای انفجار در میدان راه آهن شنیده شد اول تصور کردیم کار ضد انقلاب است چون اصلا کسی منتظر جنگ نبود و مردم به نوعی غافلگیر شدند. دشمن از طریق شلمچه و روستای پل نو که اولین خاکریز این جنگ محسوب می شود وارد ایران شده و شهر را به توپ بسته بود. منزل ما در کوی طالقانی بود و من، پدر و برادرانم و مادرم با وجود سنگین شدن آتش دشمن در روزهای بعدی در شهر ماندیم و هر کار و کمکی از دست مان بر می آمد انجام می دادیم و بقیه مردم که سلاح نداشتند با بیل و کلنگ و تبر و چاقو جانانه از شهر و ناموس شان دفاع می کردند.

دفاع با تفنگ سرپر ساچمه ای!

حتی یادم هست پدرم که بعد ها در عملیات های دیگر جانباز شیمیایی شده و به رحمت خدا رفت با تفنگ سرپر ساچمه ای جلوی دشمن ایستاده بود. حربی در ادامه صحبت هایش به سقوط موقت نیمه شمالی شهر در ۲۸ مهر اشاره می کند و می گوید: اولا این که می گویند خرمشهر سقوط کرد این طور نیست و دشمن فقط توانست بخش شمالی شهر را که

۷

پنج شنبه ۲۳ آبان ۱۳۹۸ . شماره ۴۲۷۱



چند بار برگشت...

از خانم مریم خلقي همسر آقا جواد از آخرین خدا حافظی اش با جواد می پرسم. می گوید: آخرین تصویری از آقا جواد زمانی بود که سوار ماشین شد و از جلوی منزل مان حرکت کرد. بعد از کلی خدا حافظی وقتی سوار ماشین شد، دو یا سه بار ماشین دنده عقب آمد و با من خدا حافظی کرد... پدر جواد اما درباره خدا حافظی های موقع رفتن پرسش به سوریه، خاطره متفاوتی دارد: «من به جواد گفته بودم هر وقت خواستی بروی سوریه از من خدا حافظی نکن. وقتی خدا حافظی کنی شرایط برای من سخت می شود و فکر می کنم باید منتظر باشم. اما بدون خدا حافظی تصور می کنم ماموریت کاری هستی و زود بر می گردی...» آقامحمد رضا جهانی می گوید: «من به جواد خیلی وابسته بودم، اگر چه من پدر او بودم و معمولا پسر ها پششتان به پدرانشان گرم است اما انگار من پشتم به پسرم جواد گرم بودو حالا که نیست من کمبود بزرگی در زندگی ام احساس می کنم...» با پدر جواد که صحبت می کنم، خیلی تلاش می کند جلوی بغضش را بگیرد، اما موفق نمی شودو چشم هایش خیلی زود خیس می شود. می گوید: چون به جواد خیلی وابسته بودم تلاش می کنم فکر نکنم که او نیست، همیشه فکر می کنم که او هست...

بزرگداشت سومین سالگرد شهیدان جهانی و هریری

مراسم سومین سالگرد عروج شهیدان جواد جهانی و حسین هریری و یادبود شهدای مدافع حرم فردا جمعه بر گزار می شود. به گزارش خراسان، سخنران این مراسم حجت الاسلام و المسلمین دکتر رفیعی است و میثم مطیعی نیز مداحی می کند. این بزرگداشت فردا جمعه ۲۴ آبان ساعت ۱۸ در سالن صباي مرکز همایش های صدا و سیما واقع در خیابان امام خمینی (ره) مشهد بر گزار می شود.

ماجرای انفجار پل مقاومت



او درباره ابهام بزرگ مقاومت ۳۴ روزه خرمشهر حرف می زند و با اشاره به انفجار پل مقاومت می گوید: این پل چند ماه بعد از اشغال نیمه شمالی شهر توسط دشمن منفجر شد و صدای انفجار شبانه آن به حدی مهیب بود که شهید



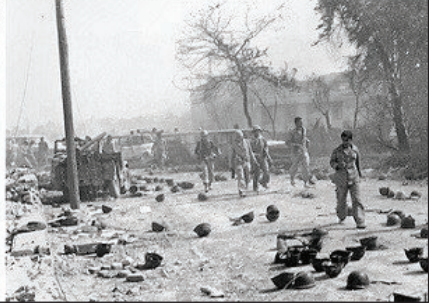
آن لحظه که «حسین هریری» مهمان آسمان شد

روایت پرواز حسین در «بنیامین»

گروه پلاک عزت- منطقه بنیامین در حلب در ظهر ۲۲ آبان شاهد پرواز سه جوان ر عنای این سرزمین بود. شهید حسین هریری، شهید جواد جهانی و شهید محمد حسین بشیری که از مدافعان اهل همدان بود. منطقه بنیامین که شهر کی مسکونی در حلب است، پس از عملیاتی موسوم به بنیامین از تصرف داعش و مسلحان مخالف دولت آزاد می شود. نیروهای تکفیری در مسیر جنایت هایشان در مکان هایی که احتمال می دادند، نیروهای ارتش سوریه را از آن به عنوان سنگر استفاده کنند آن جا را به مین آلوده می کردند. از قضا در یکی از خانه هایی که موقعیت مناسبی داشته است، چند مین به علاوه تله های انفجاری کار گذاشته می شود. پس از آزاد شدن منطقه وقتی اهالی آن خانه با می گردند، در اولین صحنه با مین گذاری خانه مواجه می شوندو آن را با نیروهای نظامی در میان می گذارند و از آن ها کمک می خواهند. شهید حسین هریری و شهید محمد حسین بشیری و جواد جهانی در پی تقاضای این خانواده سوری برای خنثی سازی مین وارد خانه می شوند. اما از آن جایی که این مین به تله های انفجاری مجهز بوده است با انفجار مین اصلی، تله ها نیز منفجر و این سه رزمنده که در موقعیت های مختلف در حیاط آن خانه بودند شهید و زخمی می شوند.

یکی یکی پرواز کردند

آن طور که همرز این شهدا و اروایان عینی صحنه نقل می کنند، حسین هریری به علت نزدیک بودن به انفجار در همان لحظه به شهادت می رسد اما جواد و محمد حسین هنوز جان در بدن داشتند که پس از رساندن آن ها به بیمارستان، ساعت یا ساعتی بعد به شهادت می رسند.



جهان را در منطقه ارونه به نیروهایش گفت بروید ببینید ماجرا چیست و چه اتفاقی افتاده است؟ وقتی آفتاب زد تاز به متوجه شدیم که نیمه شمالی پل بر اثر انفجار بزرگی تخریب و عملا ارتباط نیمه شمالی و جنوبی شهر قطع شده است. برخی به اشتباه انفجار پل را به زمان خروج آخرین مدافعان شهر از خرمشهر نسبت می دهند اما واقعیت این است که برای انفجار پل بزرگ خرمشهر مقدار زیادی مهمات و تی ان تی لازم بودو البته مهارت در نصب چاشنی ها و بحث زمان هم مطرح است که با توجه به شرایط آن روز ها که نیروهای ایرانی حتی دیگر فشنگ هم نداشتند و باید سریع از شهر خارج می شدند امکان پذیر نبود. ضمن این که ما برای بازگشت دوباره و رسیدن به نیمه اشغالی شهر به این پل نیاز داشتیم بنابراین بحث انفجار پل از سوی نیروهای ایرانی منتفی است و دوستان بنده با جمع آوری خاطرات و ذکر ۱۱ دلیل علمی و تاریخی در کتابی که در دست چاپ است ثابت کرده اند که انفجار پل توسط عراقی ها صورت گرفته و ناشی از ترس آن ها برای بازگشت نیروهای ایرانی بوده است. البته یک پلی زمان جنگ در خرمشهر و روستای پل نوتخریب شد که پل فلزی بود و مدافعان شهر برای این که جلوی پیشروی عراقی ها را بگیرند آن پل را تخریب کردند و بعضی ها سه روز پشت نهر ماندند.

اعظم هادی- نفس شهر به شماره افتاده، پاییز و خزان سال ۵۹ هم آوایی عجیبی با شهر در زیر آتش سنگین دشمن دارد، هر ثانیه و دقیقه گلی پرر می شود و نخلی بی سر... کارون بغض کرده اما توان گریه ندارد، آخر چقدر گریه کند؟ ۳۴ روز است هر روز ده ها کوچک و بزرگ، نظامی و غیر نظامی غرق در خون شده اند، آه که برخی هم در آغوش کارون آرام گرفته اند. جنگ، خیابانی کوچک به کوچک و تن به تن شده است. صدای توپ و تانک و خمپاره و خمسه خسته و ویران گلوله ها و ترکش ها از همه طرف شنیده می شود، خیمه دشمن سنگین است و دست مدافعان شهر خالی تر از همیشه نه توانی مانده نه مهماتی... از وعده کمک و نیرو هم خبری نیست و بوی خیانت می آید. اندک مدافعان باقی مانده شهر به پل کارون رسیده اند و دشمن در چند متری شان است. دستور عقب نشینی از بی سیم می رسد اما مدافعان شهر دچار تردید اند. مگر می شود شهر را تسلیم دشمن کرد؟ ۳۴ روز با دست خالی جنگیده اند که خرمشهر، خرمشهر بماند و محرم نشود! حالا باید ر هایش کنند؟ اما دستور، دستور است و برای آن که نیمه جنوبی شهر و کوت شیخ و آبادان دست دشمن نیفتد باید فعلا نیمه شمالی شهر در ساحل غربی کارون را رها کرد. هر چند می گویند خرمشهر سقوط کرده اما به قول شهید جهان آرا «ما رقب باشیم ایمان مان سقوط نکند ما شهر را دوباره پس می گیریم.» اندک مدافعان باقی مانده خونین شهر خارج می شوند و شمال خرمشهر و نیمه غربی کارون ۵۷۵ روز در اسارت می ماند تا حماسه سوم خرداد ۶۱ رقم می خورد و خونین شهر قهرمان آزاد می شود. حالا پس از گذشت ۳۷ سال از آزادسازی خرمشهر، این شهر مقاوم و دوست داشتنی هنوز هم بوی مهربانی و فداکاری می دهد. اتمسفر خرمشهر انگار خالص ترین و سبک ترین در دنیاست و خاکش دامن گیرترین خاک زمین. کارون به آرامی از میان شهری می گذرد و خود یکی از مدافعان شهر و شاهدی بزرگ با دلی پر در برای حماسه خرمشهر و مقاومت جانانه مر دمانش است. هر گوشه شهر با وجود تجدید بناها و نوسازی و بازسازی ویرانه های جنگ، نشانه ای از دفاع مقدس و مقاومت خرمشهر دارد؛ کوی بهروز، گوهر شاد، مسجد جامع، چهل متری، کوی طالقانی و بازار چه صفا و ساختمان فرامنداری... روی هر در و دیواری گلوله ای، ترکش توپ و خمپاره ای زخمی به یادگار گذاشته است که انگار با تو حرف می زند و از آن روزهای حماسی و غروب غم انگیز سقوط شهر و شیرینی آزاد سازی خونین



یادگاری های آن روزها برای خرمشهر امروز